

عَسْقَلان (آشقلون)^۱

شهری از اعماق ماقبل تاریخ و بر پهنه‌ی تاریخ

«در قطعه‌ی شماره‌ی ۵۰ یک موز تازه پیدا کرده‌اند». این جمله را خانم تریسی آلسبرگ، یکی از باستان‌شناسان جوان دانشگاه شیکاگو می‌گوید که دارد یافته‌های امروز صبح کاوشگران را به آگاهی همه می‌رساند؛ محل این کاوش‌ها شهر کهن عسقلان بر ساحل شرقی مدیترانه در فلسطین اشغالی است.

رطوبت و گرمای ماه ژوئیه خفه‌کننده است و من از دست گرما و رطوبت به دفتر کار گروه تریسی آلسبرگ در یکی از هتل‌های نزدیک پناه برده‌ام و به دست آوردهای وی در این ۱۴ سال کندر کاو فکر می‌کنم، اما خیر «موزه» تازه مرا به درون آفتاب برمی‌گرداند.

با آلسبرگ به طرف قطعه‌ی ۵۰ می‌رویم که یکی از سه محل فعال فصل حفاری‌های امسال عسقلان است. در راه، آلسبرگ توضیح می‌دهد، «موزه کلمه‌ی رمز اسکلت انسان است.» و در ادامه می‌گوید، این جا گروه‌های متعصب یهودی معتقداند نبش قبر و بیرون آوردن بقایای جسد انسان ممنوع است. فصل گذشته، اعضای یکی از همین گروه‌ها دست به اعتراض زدند که چرا باستان‌شناسان دست به نبش قبر کهناتی‌ها (فلسطینی‌های کهن^۲) مرقه زده‌اند. علت به کار بردن کلمه‌ی رمز نیز همین است.

امروزه کم‌تر کسی در جهان عسقلان را می‌شناسد و نام آن به گوشش خورده است؛ حتا مردم این منطقه هم عسقلان را بیش‌تر به چشم مکانی برای گذراندن تعطیلات آخر هفته نگاه می‌کنند، اما در روزگاران کهن از ۳۵۰۰ پیش از میلاد (حدود ۵۵۰۰ سال پیش) عسقلان از بندرهای معتبر و اصلی مدیترانه بوده است.

۱. Ashkelon اشقلون اسم توراتی این شهر است.

۲. کنعانیان اجداد فلسطینیان امروزی کهن‌ترین ساکنان شناخته شده‌ی شرق مدیترانه بوده‌اند که خود بیوسان، اموریان، جرجانیان و حویان و... را شامل می‌شده‌اند؛ ربطی به یهودیان ندارد. یهودیان قرن‌ها بعد به‌ظاهر از مصر آمدند. و این سرزمین را اشغال کردند. نگاه کنید به تورات، صحیفه‌ی یوشعین نون صص ۲۲۵ تا ۲۲۷.

عسقلان بر سر راه تجاری آسیای کوچک (ترکیه‌ی امروزی)، سوریه و مصر قرار داشته و از موقعیت استراتژیک ویژه‌ای برخوردار بوده است، و در این مقام شاهد برآمدن و فرو رفتن فرهنگ‌های بسیاری بوده است؛ از کنعانیان، فلیستیان، فنیقیان، یونانیان گرفته تا رومیان و بیزانسی‌ها و صلیبیون. احتمال دارد جالوت توراتی نیز مانند ریشارد شیردل، اسکندر، هرود و شمشون قبل از دیدار با دلیله از کوچه‌های عسقلان گذشته باشد. عسقلان را نخستین بار نیوکدترار شاه بابل به سال ۶۰۴ پیش از میلاد ویران کرد، و آخرین بار به سال ۱۲۷۰ میلادی به دست ممالیک، فرمانروایان آن زمان مصر ویران گشت.

عسقلان قرن‌ها زیر کوهی از خاک و خاشاک در مساحتی به وسعت ۱۵۰ هکتار مدفون بود، تا آن که به تازگی کم‌کم از ظلمت قرن‌ها بیرون آمده است. از سال ۱۹۸۵ به این طرف گروهی از باستان‌شناسان به سرپرستی لارنس استیجر^۱ استاد دانشگاه هاروارد موفق به کشف گنجینه‌ی ارزشمندی از اشیای دست‌ساز شده‌اند؛ از روی این اشیای می‌توان به همهی جزئیات ساکنان عسقلان پی برد، از رسم کفن و دفن مردگان گرفته تا چگونگی روابط جنسی.

از پی آمده‌های مهم یافته‌های عسقلان افشای نادرستی ذهنیت توراتی نسبت به کنعانیان و فلیستیان است. بر اساس روایت‌های تورات قوم فلیستی مردمانی بربر و کودن و ضد فرهنگ و هنر بوده‌اند (امروز هم در زبان‌های اروپایی واژه‌ی فلیستی، انگلیسی Philistine و فرانسه Philistin به معنی ضد فرهنگ و هنر است (م). اما تصویر تازه، تصویری سراپا متفاوت است. در همان دوره‌ای که سفالینه‌های دست‌ساز یهودیان، اشیایی زمخت و بدون هر آرایه‌ای بودند، فلیستیان اشیای سفالی خود را با نقش‌های پیچیده‌ای می‌آراستند که شبیه سبک یونانی - میسنه‌ای است، و حتا سفالینه‌هایی به شکل زن - خدای مادر میسنه‌ای تولید می‌کردند. فلیستیان که از قوم‌های دریانورد عهد عتیق هستند حدود ۱۱۷۵ پیش از میلاد ساحل شرقی مدیترانه را درنوردیدند و به مدت ۶۰۰ سال بر عسقلان و چند شهر هم‌دهی دیگر آن منطقه فرمان می‌راندند.

من و آلبرگ، استیجر را در قطعه‌ی^۲ شماره‌ی ۵۰ که رو بروی پلاژهاست دیدیم. استیجر مردی تنومند و بشاش است، و هیچ چیز بهتر از خبر یک کشف تازه برق چشمان او را روشن نمی‌کند. با آن که دمای هوا به ۱۰۰ درجه‌ی فاونهایت رسیده است، به سرعت از کوره‌راهی

1. Stager.

۲. هنگام حفاری، محل را به صورت شترنچی نخ‌کشی یا بندکشی می‌کنند و بهر کدام از چهار ضلعی‌ها یک گرید grid می‌گویند. معادل فارسی آن را چارگوش یا شترنچی یا قطعه می‌گویند.

سرازیر می‌شود. این کوره راه طی حفاری‌های سالیان باستان‌شناسان و عبور آنها از دوران اشغال عسقلان به دست رومیان و بعد به دست بیزانسیان و سرانجام به دست مسلمانان به وجود آمده است. از لایه‌هایی پایین می‌رویم که شامل پی‌های انبارهایی است که بین سال‌های ۵۰۰ و ۳۵۰ پیش از میلاد یعنی در دوران حاکمیت پارسیان - فنیقیان بر عسقلان بنا شده‌اند. این انبارها مخصوص نگهداری صادرات و واردات پر حجم عسقلان بوده است. بعد از کنار گرومی از کاوشگرانی می‌گذریم که در حال بیرون آوردن ساختمانی متعلق به سده‌ی سیزدهم پیش از میلاد یعنی پایان حیات عسقلان عصر کنعانیان است.

هنگام حفاری، محل را به صورت شترنجی نخ‌کشی یا بندکشی می‌کنند و به هر کدام از چهار ضلعی‌ها یک گرید grid می‌گویند. معادل فارسی آن را چارگوش یا شترنجی یا قطعه می‌گویند.

کنعانیان که به احتمال زیاد منشا آنان در سوریه است از حدود هفت سده پیش از آن، رو به جنوب ساحل مدیترانه کوچ کردند. استیجر می‌گوید: «فایق فایق کوچ می‌کردند. با خود صنعتگران استاد آورده بودند و دقیق می‌دانستند چه می‌خواهند بکنند: شهرهای بزرگی بنا کنند که دارای استحکامات کافی باشند»

زیر دست کنعانیان عسقلان به یکی از مرکزهای معتبر تجاری تبدیل شد و سوداگران شراب و روغن زیتون منطقه را به همه جای شرق مدیترانه صادر می‌کردند. تیم استیجر به نازگی مدارکی پیدا کرده است که حکایت از ماهیت کلان‌شهر بودن عسقلان عصر کنعانیان دارد: قسمتی از یک لوح متعلق به سده‌ی سیزدهم که به منظور آموزش زبان به کاتبان به کار می‌رفته است. این لوح یک ستون کلماتی کنعانی داشته است و هم‌قرینه‌ی آن در یا سه ستون دیگر شامل واژگان معادل واژگان کنعانی به زبان‌های متفاوت داشته است. بر اساس لوح‌های کاملی که در سوریه پیدا شده‌اند، زبان‌شناسان تصور می‌کنند که ممکن است یکی از ستون‌ها به یکی از زبان‌های سامی به نام اکدی بوده است و ستون دیگر به زبان دیگری مثل زبان هوریان یا هیتیان بوده است که از نظر زبان‌شناسی با زبان اول رابطه‌ای نداشته است.

به نظر می‌رسد یافته‌ها را در این محل باستانی پایانی نیست. یکی از دانش‌جویان داوطلب که همچنان زده است با یک طلسم مصری «خدای بوزینه» از ما استقبال می‌کند. دانش‌جوی مسن‌تری برایش یک تکه سفالینه می‌آورد که روی آن یک نماد شاخه‌شاخه نقش شده است. استیجر با یک نظر نماد را تشخیص می‌دهد: «درخت حیات است متعلق است به اواخر عصر مفرغ».

به‌ته محوطه‌ی خاک برداری که می‌رسیم، به‌شهر مردگان پای می‌گذاریم، که مجموعه‌ای از گورگاه‌های کنعانی است. تیم استیجر تاکنون ۱۶ عدد از این گورگاه‌ها را پیدا کرده است، و استیجر معتقد است ممکن است ده‌ها گورگاه دیگر نیز وجود داشته باشد. هر کدام از این گورگاه‌ها با سوراخ بلند چاه مانندی به‌سطح زمین ارتباط دارد.

استیجر می‌گوید، «خانواده‌ها جنازه‌ی مرده‌هایشان را از همین راه پایین می‌آوردند، و آن‌ها را وسط مقبره می‌گذاشتند تا گوشت و پوست آن‌ها بپوسد و از میان برود. این فرایند ممکن بود چندین ماه طول بکشد. بعد می‌آمدند استخوان‌ها را جمع می‌کردند و توی تاقچه‌ها یا سه‌کنج‌ها می‌گذاشتند. با گذشت زمان هر خانواده صاحب تعداد زیادی جد و ماجد می‌شد که استخوان‌هایشان در این گورگاه‌ها بود.»

در یکی از این حجره‌ها که به‌قطر سه متر بود سه تن از اعضای گروه استیجر روی اسکلتی که امروز صبح پیدا کرده بودند خم شده‌اند؛ اسکلت یک کودک دو ساله است. این اسکلت که اسکلت کوچک‌ترین کنعانی است که تاکنون از زیر خاک بیرون آورده‌اند، «بچه» نام گرفته است. «بچه» آگاهی‌های تازه‌ای از فرهنگ کنعان به‌دست می‌دهد. دور کردن او انگاره‌های جُمْلُ (سرگین خلطانک) مصری است که طلسم یا خواص جادویی محسوب می‌شده است؛ و این خود بیانگر آن است که در فرهنگ کنعان کودکان نیز مثل بزرگسالان از موقعیت اجتماعی مساوی و کاملی برخوردار بوده‌اند. دریافته‌های بعدی نیز بچه‌های حتاکوچک‌تر هم به‌همین صورت مدفون شده بودند.

همان روز مدتی بعد «بچه» را دوباره می‌بینم. تالوتف که دانش‌جوی رشته‌ی مردم‌شناسی فیزیکی (جسمی) است زیر آفتاب‌گردانی که نزدیک هتل محل اقامت گروه زده‌اند گوم پاک کردن و اندازه‌گیری استخوان‌هاست. علاوه بر بچه لوتوف روی بقایای جسد سه نرینه بزرگسال نیز کار می‌کند؛ اسم این سه نفر را بی‌هیچ دلیل خاصی فرانکر، جانی و میستر مَن (آقای انسان یا مرد) گذاشته‌اند.

خانم لُوتف^۱ می‌گوید، «همه، مردهای تنومندی بوده‌اند. عضلانی بودند و چانه‌های مردانه داشتند. این مردم هر روز خاک می‌خوردند. ذرات شن وارد غذایشان می‌شده و دندان‌هایشان را زود خراب می‌کرده است.»

این دندان‌ها برای متخصصینی مثل لوتوف از اهمیت خاصی برخوردارند. به‌کمک دی‌ان‌ای قسمت درونی این دندان‌ها دانشمندان می‌توانند میزان خورشاوندی این مردگان را با یکدیگر و

1. Lev-Tov.

با دیگر مردمان منطقه‌ی مدیترانه چه گذشتگان و چه کنونیان تعیین کنند.

استیجر مجذوب کنعانیان شده است؛ یکی از دلیل‌های این مجذوبیت این است که آگاهی‌های بسیار کمی از کنعانیان در دست است. کنعانیان و فلیستیان عامل اصلی کشیده شدن او به این محل باستانی از یاد رفته است. در سال ۱۹۸۵ استیجر به یکی از آن فرصت‌هایی دست یافت که باستان‌شناسان همیشه در خواب می‌بینند. یکی از تاجران ثروتمند آمریکا و از هواداران هنر باستان که تحت تاثیر گذشته‌ی استیجر قرار گرفته بود حاضر شد هزینه‌ی حفاری‌های هر محلی را که خود استیجر انتخاب کند، بدهد. استیجر عسقلان را انتخاب کرد.

البته باستان‌شناسان محل عسقلان را از روی دیوارهای خراب آن که متعلق به سده‌های میانه بود می‌شناختند، اما عده‌ی معدودی در این تپه دست به حفاری زده بودند. به سال ۱۸۱۵ یک بانوی ثروتمند انگلیسی به نام لیدی هستر استن هوپ^۱ دست به کار حفاری عسقلان شد؛ یک گنج‌نامه‌ی سده‌های میانه به دست لیدی استن هوپ افتاده بود و او هم برای یافتن گنج دست به کندن همان محلی زد که راهب صاحب گنج‌نامه مشخص کرده بود؛ اما به جای گنج به یک ویلای سبک رومی (باسیلیک) رسید. اراپیل دهه‌ی ۲۰ (۱۹۲۰) یکی از باستان‌شناسان انگلیسی به نام جان گارستانگ^۲ برای یافتن لایه‌هایی که بناهای فلیستی داشته باشند دست به کندوکاو زد. گروه گارستانگ در چند نقطه حفاری کردند و با آن که ته دو نقطه‌ی حفاری مقدار اشیای دست‌ساز پیدا کردند، اما دست از کار کشیدند و پروژه را رها کردند. تعداد لایه‌های فرهنگ‌های بعدی آن قدر زیاد بود که گذر از آن‌ها برای گارستانگ غیرممکن می‌نمود.

حفاری در عسقلان برای استیجر نیز کار ساده‌ای نبود، اما به‌پشتوانه‌ی مالی فراوانی که در دسترس او بود شروع به کار کرد و خیلی زودتر از آنی که انتظار داشت کنعانیان را پیدا کرد.

در چند صدمتری ساحل مدیترانه با استیجر کنار یک خندق کهن ایستاده‌ایم؛ استیجر می‌گوید، «همین جا بود که نخستین بار به عظمت کار پی بردیم.» اکنون به‌بالا، به باروی گلی شیب‌داری نگاه می‌کنیم که ارتفاع آن ۱۵ متر است و سطح آن را به‌طور منظم سنگ‌چین کرده بوده‌اند. این استحکامات با همه‌ی عظمت و ابهت خود چیزی نیست جز زیرساخت بارو و برج‌هایی که کنعانیان به سال ۱۸۵۰ پیش از میلاد؛ یک سده بعد از رسیدن به عسقلان برپا کرده بوده‌اند. به‌احتمالی ارتفاع این برج و بارو به ۴۵ متر می‌رسیده است و تشکیل قوسی به‌طول ۱/۶ مایل (بیش از ۲/۵ کیلومتر) می‌داده که شهر را دربر می‌گرفته است. جمعیتی حدود ۱۵,۰۰۰ نفر در پناه این برج و باروها زندگی می‌کرده‌اند، که در مقایسه با شهرهای کهن شهر پرجمعیتی

1. Lady Hestor Stanhope

2. John Garstang

محسوب می‌شود. به احتمال زیاد جمعیت بابل در آن زمان چیزی حدود ۳۰,۰۰۰ نفر بوده است. قطر این دیوار ۴۵ متر است که سخت حیرت‌انگیز است، اما به گفته‌ی استیجر برای دفاع ضروری بوده است. سپاه‌هایی که شهر را محاصره می‌کرده‌اند از زیر دیوار نقب می‌زده‌اند و از راه این نقب‌ها بی‌خبر وارد شهر می‌شده‌اند، یا پی‌های بارو را خراب می‌کردند و سبب فرو ریختن قسمتی از دیوار می‌شده‌اند.

گروه استیجر این بارو را در سال ۱۹۸۷ از سر اتفاق خوب کشف کرد. مدیر یکی از استراحتگاه‌های نزدیک بارو به این محل بولدوزر فرستاده بود که برای درست کردن بتون، ماسه تهیه کند، که البته کارش غیر قانونی بود. بولدوزر هنگام کار به سفالینه‌ها و خشت‌هایی برخورد کرده بود که پیشینیان به درون پی بارو ریخته بودند. اعضای تیم استیجر با استفاده از کلنگ و چرخ دستی ۱۲ فصلی حفاری کار کردند؛ هر فصلی حفاری حدود دو ماه در تابستان است. در این مدت مرفق به بیرون آوردن حدود ۲۷۰ متر بارو و نیز خندق جلوی آن شدند. گذشته از آن مرفق به بیرون آوردن کهن‌ترین دروازه‌ی هلالی جهان شدند. این دروازه بیش از $\frac{2}{4}$ - متر پهنا و $\frac{3}{6}$ - متر ارتفاع دارد و پوشش آن از خشت است و به عنوان بخشی از برج و باروی عظیم شهر در سال ۱۸۵۰ پیش از میلاد ساخته شده است.

این دروازه‌خانه در اوج خورد یک پارچه فعالیت بوده است. گاری‌های گاوی و الاغ‌هایی که بارشان محصولات زمین‌های اطراف شهر یا کالاهایی بوده که در بندرگاه از کشتی تخلیه شده بوده‌اند به زحمت سربالایی را می‌پیموده‌اند و از دروازه می‌گذشته‌اند. ملوانان و تاجران که به زبان‌های گوناگونی حرف می‌زدند همراه کالای خود وارد شهر می‌شده‌اند، کالاهایی که از راه دور، از مصر، کرت، آسیای کوچک و سوریه رسیده بوده‌اند. کالاهای ساخت عسقلان نیز از طریق همین دروازه از شهر بیرون می‌رفته‌اند.

نزدیک ته سراسیمبی تندی که به دروازه منتهی می‌شود، تعداد زیادی از مسافران در صحن مقدس کوچکی که در سال ۱۹۹۹ کشف شده است می‌ایستادند. مقدار بیش‌تری که حفاران پایین رفتند، به یک پیکرک گوساله‌ی نری برخوردند که از جنس مفرغ بود و روکش نقره داشت: این پیکرک نماد بعل، خدای توفان کنعانیان است. پیکرک گوساله با قد ۱۰ سانتی متری خود از سال ۱۶۰۰ پیش از میلاد در عبادتگاه کوچک خورش که ظرف سفالی کندو مانندی است هم‌چنان برجای مانده است. مسافران عسقلان در این عبادتگاه توقف می‌کردند و از خدای توفان برای سفری که در پیش داشتند طلب یاری می‌کردند و با از این که سالم به مقصد رسیده‌اند او را شکر می‌گفتند.

این گوساله‌ی کوچک که در طول زمان یک شاخ و قسمت اعظم روکش نقره‌ای خود را از دست داده است خاطره‌ی پرستش بت‌پرستانه‌ی گوساله از سوی بنی‌اسرائیل را در یاد زنده می‌کند، همان رویدادی که در تورات آمده و موسا را سخت خشمگین کرد. هرچند بنی‌اسرائیل چند قرن بعد از ساخته شدن گوساله‌ی عسقلان بر صحنه‌ی جهان عتیق ظاهر شدند، اما بنی‌اسرائیل نیز به احتمال بسیار زیاد از همان آشخزر فرهنگی می‌نوشیده‌اند که کنعانیان. شاید این گوساله نماد گذشته‌ی مشترک هر دو قوم است، گذشته‌ای که بنی‌اسرائیل همیشه آن را انکار می‌کرده است.

به تدریج که کار عسقلان کنعانی بالا می‌گرفت و مدام رونق بیش‌تری می‌یافت، قدرت نظامی او نیز رو به افزایش گذاشت. از مدت‌ها پیش مورخان می‌دانستند که حدود ۱۶۵۰ پیش از میلاد گروهی جنگجوی مرموز که هیکسوس^۱ نام داشته‌اند دلتای نیل را اشغال کردند و به مدت یک قرن بر آن فرمان راندند. هیچ‌کس نمی‌دانست جنگجویان هیکسوس، که به مصری باستان «فرمانروایان بیگانه»^۲ معنی می‌دهد، از کجا آمده‌اند. اما با کاوش‌های تازه‌ای که در آواریس^۳، مرکز فرمانروایی جنگجویان هیکسوس در مصر انجام گرفته به نظر می‌رسد گذشته دارد روشن می‌شود: در این کاوش اشیای دست‌ساز پی‌دا شده است که مانند اشیای پیدا شده در عسقلان هستند؛ شباهت چنان است که به نظر استیجر جنگجویان هیکسوس به راستی همان کنعانیان هستند و ممکن است از حوالی عسقلان به دلتای نیل آمده باشند.

حتا پیش از فتح دلتا به دست جنگجویان هم کنعانیان اسباب زحمت مصریان بودند. در متن‌هایی که ستون بیزاری (براثت) نام گرفته‌اند، فرعون‌های سلسله‌ی ۱۲ (۱۹۳۸ تا ۱۷۵۵ پیش از میلاد) سه تن از پادشاهان عسقلان را تفرین کرده‌اند. برای نابودی قدرت این پادشاهان از سحر و جادو استفاده می‌کردند؛ به این ترتیب که کاتبان اسم این پادشاهان را بر کاسه‌ی سفالی یا بر پیکرک‌های سفالی انسان می‌نوشتند، و فرعون این کاسه‌ها را پیکرک‌ها را به زمین می‌زد و خرد می‌کرد.

بر دیواری در مصر که متعلق به حدود ۱۹۰۰ پیش از میلاد است مقامات عالی‌رتبه‌ی کنعانی را نقش کرده‌اند که به دیدن فرعون آمده بوده‌اند، و از روی این نقش‌ها در مجموع می‌توان به شکل و شمایل کنعانیان پی برد. طرح چهره‌ی سامی و موهای سیاه داشتند؛ زن‌ها برای آرایش، موهایشان را به صورت طُره‌طُره‌های بلند درمی‌آوردند و مردها موها را به شکل قارچ، بالای سرشان جمع می‌کردند. مردها ریش خود را صاف و مرتب می‌کردند. هم زنان و هم

1. Hyksos.

2. Avaris.

مردان جامه‌ی زرد و سرخ روشن به تن می‌کردند؛ زنان پیراهن یک تکه‌ی بلند و مردها دامن داشتند.

حدود ۱۵۵۰ پیش از میلاد؛ مصریان، جنگجویان هیکسوس را از سرزمین خود بیرون راندند و بیش از ۳۰۰ سال سلطه‌ی خود را بر کنعان بر سرزمینی از لبنان کنونی تا صحرای سینا حفظ کردند. از اواخر سده‌ی سیزدهم پیش از میلاد قوم‌های بسیاری آغاز به دست‌اندازی و اشغال شرق مدیترانه کردند و این منطقه را به آشوب کشیدند. حدود ۱۱۷۵ پیش از میلاد فلیستیان عسقلان را فتح و دست‌کم چهار شهر معتبر دیگر در آن منطقه برپا کردند که در مجموع نام فلیستیه به خود گرفت؛ پژواک فلیستیه را هنوز در واژه‌ی فلسطین می‌شنویم.

سفالینه‌ها و دیگر اشیای دست‌ساز فلیستیان شباهت زیادی به سفالینه‌ها و اشیای یونانیان میسنه‌ای، یعنی همان فاتحان تروا در افسانه‌های هومر، دارند، و براساس همین شواهد استیجر معتقد است فلیستیان در اصل یونانیانی هستند که به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. به‌گفته‌ی استیجر، سازوبرگ جنگی جالوت، پهلوان فلیستی به سبک سازوبرگ میسنه‌ای بوده است. و می‌افزاید، رفتار شمشون تورات شبیه رفتار هرکول، ابرمرد افسانه‌ای یونان است. و بریدن موهای او به دست دلیله‌ی فلیستی و از دست رفتن قدرت وی موازی با یکی از اسطوره‌های پیشین یونانی است.

تجزیه و تحلیل استخوان‌های جانوران که در عسقلان عصر فلیستیان پیدا شده‌اند حاکی از آن است که این نازه‌واردان گوشت خوک زیاد می‌خوردند، و این در حالی است که خوردن گوشت خوک در عصر کنعانیان هیچ معمول نبوده است؛ اما نزد یونانیان اولیه بسیار معمول بوده است. استیجر می‌گوید، «به‌نظر من حرام شدن گوشت خوک برای بنی‌اسرائیل بیش‌تر به این علت بود که این تحریم آنان را از دشمنان خونی‌شان یعنی فلیستیان نام‌خون جدا می‌کرد و آن‌ها را از هم دور نگاه می‌داشت.»

نتها منبع مفصل نوشتاری ما پیرامون فلیستیان تورات است، و بنی‌اسرائیل به مدت دو قرن با همسایگان فلیستی خود در جنگ بودند، و به همین دلیل نام فلیستیان مترادف با آدم‌های کودن و زمخت و ساده‌لوح گشت. اما حفاری‌های عسقلان و دیگر محلهای باستانی فلیستیان تصویر تازه‌ای از این پرداخته است؛ مدرک‌های به دست آمده حکایت از آن دارد که آنان به راستی مردمانی جهان‌شمول و جهان‌دیده با نظرگاه وسیع، دوست‌داران هنر و تهیه‌کنندگان زبردست سفالینه‌های هنرمندانه و شراب‌های بسیار خوب بوده‌اند.

هنوز هم آگاهی‌های تازه‌ای در راه است، و اکنون فلیستیان کانون اصلی توجه و فعالیت در

عسقلان هستند. تیم استیجر اکنون در لایه‌هایی حفاری می‌کنند که از نظر زمان نزدیک به دورانی است که فلیستیان قدم به این منطقه از جهان گذاشته‌اند. استیجر امیدوار است به زودی به لایه‌ای برسند که نشان از ویرانی داشته باشد، مثل چوب سوخته و ذغال شده و بناهای فروریخته، که این خود نشان خواهد داد زمانی که فلیستیان عسقلان را اشغال کرده‌اند، این شهر کنعانی را به آتش سوخته‌اند. استیجر مرا به قطعه‌ی شماره‌ی ۳۸ می‌برد، که با وسعت یک هکتاری خود وسیع‌ترین محل حفاری است. تیم او در این محل از همه‌ی محل‌های دیگر به فلیستیان اولیه نزدیک‌تر است.

استیجر می‌گوید، این‌ها کوچه و خیابان‌های عصر فلیستیان هستند. «داریم با هم از میان مجتمعی از پرهای ساختمان‌های خشتی می‌گذریم که متعلق به سده‌ی دوازدهم پیش از میلاد هستند. در فصل‌های اولیه‌ی حفاری در این قطعه اعضای گروه استیجر یک بنای تجاری را از زیر خاک بیرون آوردند. این بنا متعلق به سده‌ی هفتم بود با ابعاد ۲۷ در ۱۰/۸ متر. به نظر استیجر این بنا یک کارخانه شراب‌سازی با تعدادی انبار است.

در فصل حفاری کنونی به نشانه‌های تازه‌ای از سنت‌های فلیستی دست یافته‌اند: یک دیگچه که درون آن مقداری استخوان توله‌سگ است. این استخوان‌ها که زیر پی یکی از بناها پیدا شده است کنجکاوی متخصصان استخوان جانوران را سخت برانگیخته است و تیمی از این متخصصان را به سرپرستی پائولا واپنیش (دانشگاه آلاباما) به عسقلان کشانده است. یکی از اعضای این گروه به نام بریانی هس می‌گوید، «ما به این فکر می‌کنیم که کسی این توله‌سگ را کشته است، آن را توی دیگچه گذاشته است، و بعد دیگچه را در چاله توی زمین گذاشته است. در دیگچه نشانه‌های سوختن دیده می‌شود. به نظر من کسی این توله‌سگ را برای خوردن می‌پخته است اما هرگز برنگشته است آن را بردارد.»

اما استیجر شق دیگری از ماجرا را تعریف می‌کند، و آن این که کسی برای تیرک ساختمان پیشاپیش این دیگچه سوخته را نذر کرده بوده است.

کسی پیش از ورود ما به قطعه‌ی ۳۸، حفاران به گور فلیستی تازه‌ای برخورد کرده‌اند. در گوشه‌ی اتاقی لوتوف نسته است و با پرسی به دقت خاک را از روی یک اسکلت پاک می‌کند. اسکلت متعلق به بچه‌ای است که در گودالی دفن شده است. هنوز قسمت چندانی از جمجمه و استخوان‌های کوچک قهوه‌ای رنگ آن از غلاف کهن خاک بیرون نیامده است.

حفاران می‌گویند بفهمند آیا این بچه را به عمد برای خوش‌یمنی در خانه دفن کرده‌اند، درست مثل همان کاری که با توله‌سگ توی دیگچه کرده بوده‌اند؛ یا آن که او را در حیاطی دفن

کرده بوده‌اند که بعدها در آن محل بنای دیگری ساخته‌اند.

اما در یک مورد تردید چندانی وجود ندارد و آن هم یکی از لایه‌های فلستی عسقلان است که حکایت از نابودی کامل شهر به‌دست سپاهیان نبوکدنزار پادشاه بابل در سال ۶۰۲ پیش از میلاد دارد. استیجر که کف یکی از خانه‌های کهن‌تر فلستیان در قطعه‌ی ۵۰ ایستاده است، به‌لایه‌ای از چوب سوخته و آت‌و‌آشغال در گودال حفاری اشاره می‌کند؛ ارتفاع این لایه تا شانه‌ی انسان می‌رسد. در کف ساختمان نزدیک استیجر، اعضای گروه، اسکلت زن سی ساله‌ای یافتند؛ مجموعه‌ی زن با یک آلت گند در هم شکسته است.

استیجر می‌گوید، به‌احتمال زیاد به‌دست یکی از سربازان بابلی به‌قتل رسیده است. به‌ظاهر علت سوزاندن شهر این بود که نبوکدنزار می‌خواست شهرهای دیگری را بترساند که امکان داشت با رقیب او، مصر متحد باشند. سربازان نبوکدنزار بسیاری از شهروندانی را که از جنگ و آتش‌سوزی جان به‌در برده بودند، به‌اسارت به‌بابل بردند. حدود ۷۵ سال بعد پارسیان بر بابلیان چیره شدند، و متحدان فیتیخی خود در شهر صور (در لبنان امروزی) را تشویق کردند تا عسقلان را از نو بسازند. جالب آن‌که این فقیهان ساحل‌نشین از اعقاب کنعانیان بودند.

فنیقیان سوداگرانی بزرگ و قدرتمند در مدیترانه بودند. در این دوران عسقلان از نو رونق گرفت و میراث چشم‌گیر و غیرمنتظره‌ای برای باستان‌شناسان برجای گذاشت: گورستان بزرگی با قبر هزار سگ.

هنس می‌گوید، به‌وضوح این سگ‌ها به‌مرگ طبیعی مرده‌اند. نشان ضربه یا بریدگی ندارند که نشان دهد آن‌ها را کشته‌اند. سگ‌ها را به‌دقت به‌پهلوی در گودال کم‌عمفی خراب‌انده و دم‌هایشان را دور پاهایشان پیچیده‌اند.

این قبرها مربوط به‌تیمه‌ی اول سده‌ی پنجم پیش از میلاد هستند و به‌عقیده‌ی استیجر حکایت از رواج یک کیش سگانه‌ی کوتاه‌مدت در این منطقه دارد. می‌گوید، «در بسیاری از فرهنگ‌ها سگ تدافعی‌گر درمان‌برده است زیرا کوفتگی‌ها و زخم‌های خود را می‌سازد»

ساکنان عسقلان نیز در این دوره به‌تدریج از پول مسکوک استفاده می‌کردند و در نهایت عسقلان به‌یکی از فعال‌ترین مرکزهای ضرب سکه در فلسطین تبدیل گشت؛ ضرب سکه در عسقلان کم‌و‌بیش از سده‌ی چهارم پیش از میلاد تا سده‌ی دوازدهم میلادی مرتب ادامه داشت. اعضای تیم استیجر چندین دفینه از زیر خاک بیرون آورده‌اند که همه‌ی آن‌ها اکنون در موزه‌ی فلسطین است. مدیر موزه یکی از این دفینه‌ها را که شامل ۳۱ سکه‌ی کوچک نقره است به‌من

دانش و فرهنگ / شماره ۱ / ۲۰۱۳ / سال سوم

نشان می‌دهد؛ این سکه‌ها که به‌آبیل^۱ مشهوراند متعلق به ۴۰۰ پیش از میلاد هستند. با آن که این سکه‌ها را در همین منطقه ضرب کرده‌اند، اما بر آن‌ها چهره‌ی آتنا، یکی از زن -خدایان یونانی نقش شده است.

مدیر موزه می‌گوید، «این سکه‌ها را کسی زیر خاک پنهان کرده بوده است، اما این شخص مرده یا ناپدید شده است.» از آن جاکه پیش‌تر این سکه‌ها درست مانند هم هستند، به‌نظر مدیر موزه ضرب همان منطقه‌اند.

رفاه و رونق دوران فنیقیان و دوره‌ی کوتاه فرمانروایی اسکندر ناگهان به‌سال ۲۹۵ پیش از میلاد به‌پایان می‌رسد: در این تاریخ بتلمیوس دوم، فرمانروای مصر شهر عسقلان را با خاک یکسان کرد. اما عسقلان باز از خاک برخاست و باز به‌شهرت رسید، هم به‌عنوان یک مرکز بزرگ تجاری و هم به‌عنوان یک مرکز بزرگ روشنفکری. یکی از شهروندان عسقلان به‌نام آتیوخوس به‌آتن رفت و ریاست آکادمی فلسفه‌ی آن شهر را به‌عهده گرفت؛ تلاش آتیوخوس بر این بود که میان نظریه‌های ارسطو و افلاتون و فیلسوفان بعدی آشتی برقرار کند؛ این فیلسوفان بعدی که روافی نام گرفتند تقدیر و منطق، هر دو را در تعیین زندگی آدمی مهم می‌دانستند. یکی دیگر از شهروندان عسقلان به‌نام دوروتئوس دست به‌تهیه‌ی فرهنگ و ازگان یکی از لهجه‌های آتنی، یعنی یونانی آتیکایی^۲ زد. در کتیبه‌های گوناگون شرق مدیترانه نام شهروندان دیگر عسقلان آمده است.

در دوران حکومت رومیان که از سال ۳۷ پیش از میلاد آغاز گشت، عسقلان هم‌چنان به‌شکوفایی خود ادامه داد. رومیان ردپای بزرگی در عسقلان برجای گذاشتند: ویلاهای فراوان، چندین تئاتر و باسیلیک‌های وسیع. برخی از دانشوران بر این نظراند که هرود کبیر در همین عسقلان به‌دنیا آمده است، و شور و شوق وی به‌ساختن بناهای عمومی ریشه در این شهر دارد. به‌گفته‌ی ژوزفوس، مورخ یهودی، هرود دست به‌بنای حمام‌های عمومی، فواره‌های پرزرق و برق، تالارهای عظیم زد؛ به‌علاوه کاخی برای آگوستوس، امپراتور روم بنا کرد.

در عصر رومیان، عسقلان توسعه یافت و به‌مرکز عظیم تجارت بین‌المللی تبدیل گشت. عسقلان از صدور فرآورده‌های کشاورزی، به‌ویژه شراب، روغن زیتون، گندم، حنا، خرما و پیاز سود فراوانی می‌برد. نوعی از پیازهای سبز کوچک که اسکالیون^۳ خوانده می‌شود نام خود را از

1. Obol.

2. Attic Greek.

3. Scallion

اسم رومی این شهر یعنی آسکالون گرفته است.

رونق و رفاه، ویلاهای عظیم با باغ و ایوان‌های وسیع مشرف بر دریا به‌همراه آورد. در یکی از این ویلاها همکاران استیجر موفق شده‌اند تکه‌های حدود ۱۵۰ چراغ موشی سفالی را از زیر خاک بیرون بیاورند که بسیاری از آن‌ها دارای «نقش تکرارهای» جنسی هستند. بعضی از این صحنه‌های جنسی یک راست از صدم و عموره‌ی تورات سر درآورده‌اند، اما در عسقلان عصر کافرکیشی آداب و رسوم جنسی رومیان به‌مراتب بی‌بندوبارتر از آداب و رسوم جماعت‌های یهودی و مسیحی همسایه بود. به‌نظر استیجر این چراغ‌ها متعلق به یک مجموعه‌دار بوده‌اند.

در سده‌ی چهارم میلادی، روی ویلایی که چراغ‌های موشی در آن پیدا شده‌اند یک حمام عمومی ساختند. تیم استیجر تکه‌ای از لبه‌ی گچ‌کاری شده‌ی یک وان را از زیر خاک بیرون آورد، که بر آن نوشته است: «وارد شو، لذت ببر و...» امکان دارد این حمام از روسپی‌خانه‌های عسقلان باشد.

یکی از تکان‌دهنده‌ترین کشفیات استیجر زمانی صورت گرفت که گروه سرگرم حفاری در گندآبروی یکی از حمام‌های عمومی بود: استخوان‌های نازک و شکننده‌ی بیش از صد نوزاد. این نوزادان را همراه با استخوان حیوانات، تکه پاره‌های سفال و چند سکه در این گندآبرو انداخته بودند.

یکی از مردم‌شناسان جسمی به‌نام پت اسمیت که در زمینه‌ی استخوان مطالعات زیادی کرده است می‌گوید، «می‌دانیم نزد یونانیان و رومیان کهن نوزادکشی رواج تمام داشته است. اگر پدر و مادر نوزادی را نمی‌خواستند حق داشتند او را از بین ببرند. به‌طور معمول دخترها را می‌کشتند. پسرها برایشان باارزش‌تر بودند؛ از یک طرف وارث پدر و مادر بودند و از طرف دیگر ستون دوران پیری آن‌ها بودند. گاهی دختران را به‌چشم سرباز نگاه می‌کردند، به‌ویژه اگر برای رفتن به‌خانه‌ی شوی به‌جهیزیه نیاز داشتند.»

دو تن از همکاران اسمیت با استفاده از دی ان ای و تکنیک‌های مربوط به آن جنسیت این نوزادان را تعیین کرده‌اند. بسیاری از این اسکلت‌ها ناقص بودند، اما این دو دانشمند موفق شدند ۴۳ استخوان ران به‌دست بیاورند. دی ان ای ۱۹ استخوان از این ۴۳ استخوان قابل تجزیه و تحلیل بود. از این ۱۹ استخوان ۱۴ استخوان یعنی ۷۴ درصد آن‌ها نرینه بودند. پژوهشگران که از کشتار این همه نوزاد پسر سردرگم و مبهوت شده‌اند، حدس می‌زنند این نوزادان بچه‌های

ناخواسته‌ی رومیانی بوده‌اند که در همین حمام عمومی کار می‌کرده‌اند. به احتمال زیاد صاحب این رومیان تعدادی از بچه‌ها را بزرگ می‌کرده است تا به کار مادران خود ادامه دهند؛ اما بچه‌های اضافی را می‌کشتند و دور می‌انداختند. با آن که در سرزمین‌های رومی از هر دو جنس در کار روسپگری استفاده می‌شده است، اما پژوهشگران معتقداند به احتمال زیاد زنان بیشتر طلاب داشنه‌اند تا پسران.

به سال ۳۲۴ میلادی که امپراتور کنستانتین، مسیحیت را به رسمیت شناخت، اخلاقیات تازه‌ای پا به فلسطین گذاشت. نزدیک عسقلان و در سراسر آن منطقه دیرها سر بر آوردند. زایران مسیحی که عازم سرزمین مقدس بودند گروه از اروپا به کشتی می‌نشستند، در عسقلان پیاده شده، از آن طریق راهی اورشلیم می‌شدند. و عسقلان رونق تازه‌ای یافت، که اساس آن اقتصاد توریستی و افزایش تقاضای بین‌المللی به شراب عسقلان بود. سبدهای (آمفوراها) عسقلانی عصر بیزانس حتا به جای دوردستی مثل لندن هم رسیده‌اند.

اما دیری نپایید که تازه‌واردان دیگری از راه رسیدند و یک بار دیگر چهره‌ی عسقلان را دگرگون کردند. سپاهیان مسلمان در سده‌ی هفتم به مرزهای بیزانس حمله‌ور شدند، و به سال ۶۴۰ میلادی عسقلان به حاکمیت مسلمانان گردن نهاد.

این مرحله‌ی انتقال در قطعه‌ی ۲۳ خود را به‌وضوح نشان می‌دهد؛ یک روز صبح نزدیکی‌های ظهر کاوشگران خسته و عرق‌ریزان یک ویلای دوران اسلامی را از زیر خاک بیرون آوردند. سرپرست حفاری‌های این قطعه آقای راس‌واس می‌گوید، «هفته‌ی گذشته پای یک مجسمه‌ی رومی را پیدا کردیم که در دوران اسلامی شکسته شده است. به علاوه سه کاسه کشف کرده‌ایم که نشان صلیب بر آن‌ها نقش شده است، از این رو امکان دارد این مکان قبل از ورود مسلمانان، کلیسا یا سکونت‌گاه اسقف کلیسا بوده باشد.»

امروز هم گروه به هیجان آمده است، زیرا سنگ‌فروش کف ویلا را که در دوره‌ی اسلامی ساخته شد، برداشته‌اند و موزاییک کاری عصر بیزانس با کاشی‌های تزیینی سفید و سیاه و آخواری آن هویدا شده است. استیجر می‌گوید، «قبل از سنگ‌فروش کردن این‌جا موزاییک‌کاری آن خورد شده بوده است.» مسلمانان تازه‌وارد به‌وضوح تصمیم داشته‌اند عسقلان را نوسازی کنند، اما این نوسازی را با سلیقه‌ی تمام انجام دادند؛ این را می‌توان از روی جواهرات و ملیله‌دوزی‌های طلا و ویلاهای وسیع با مجسمه‌ها و کاشی‌کاری کف ویلا فهمید.

عسقلان به مدت پانصد سال تحت حاکمیت مسلمانان هم چون گوهری می‌درخشید. و بعد،

از اواخر سده یازدهم جنگجویان صلیبی نفوذ به سرزمین مقدس را آغاز کردند. در سده ی دوازدهم مسلمانان قلمروی فاطمیان با استفاده از ستون‌های سنگی کهنه‌ی عصر رومیان به تقویت دیوارهای عسقلان پرداختند؛ از این ستون‌ها برای تقویت سنگ‌کاری‌ها استفاده می‌کردند، و نیز آن‌ها را برای بنا یا بازسازی بیش از ۵۰ برج مستحکم و مقاوم به کار می‌بردند. یک روز بعد از ظهر خانم تریس آلبرگ مرا به محلی برد که روزگاری یکی از همین برج‌ها قدبرافراشته بود. از یک خندق خشک می‌گذریم و به بالا، به دیوار مایلنگاه می‌کنیم که از ماسه سنگ‌هایی که به دقت تراش خورده‌اند ساخته شده است. خانم آلبرگ چند کیسه‌ی شن را کنار می‌کشد. این کیسه‌های شن را برای حفاظت از یک قطعه سنگ کهنه‌کاری شده جلوی دیوار گذاشته بودند. بر این قطعه سنگ که به احتمال زیاد زمان بازسازی برج در دیوار کار گذاشته‌اند، جمله‌ی «الملک لبی اله...» (ملک از آن خداوند است) حک شده است.

مهم‌تر از آن یک قطعه سنگ مرمر است که تکه‌تکه شده است و تکه‌های آن در خندق افتاده بوده است. کتیبه‌ی این سنگ مرمر از بنای برج و تاریخ اتمام آن (۲ مارس ۱۱۵۰ مطابق ۵۲۹ خورشیدی، سلجوقیان) یاد می‌کند و خورد نشانه‌ی آن است که در جنگ‌های صلیبی میزان ویرانی تا چه حد بوده است.

هم از نظر صلیبیون و هم از نظر مسلمانان تسلط بر عسقلان به معنی و ملازم تسلط بر حوزه‌ی شرق مدیترانه بود، و در طی ۱۲۰ سال بعد عسقلان بارها دست به دست شد. به سال ۱۱۵۳ جنگجویان صلیبی بعد از هفت ماه محاصره، شهر را تسخیر کردند. آنان عسقلان را به مدت ۳۴ سال در تصرف داشتند، تا سال ۱۱۸۷ که مسلمانان به فرماندهی صلاح‌الدین ایوبی آنان را بیرون راندند. چهار سال بعد، موج تازه‌ای از جنگجویان صلیبی به فرماندهی رینچارد شیردل به سوی شهر پیشروی کردند. صلاح‌الدین با تاسف بسیار تصمیم گرفت به دست خود شهر را ویران کند. ترس صلاح‌الدین از نیروی دریایی صلیبیون بود و بر آن بود تا دشمنان را از در و برج و باروی عسقلان محروم کند، زیرا دشمن می‌توانست از این پایگاه به اورشلیم یا به درون خاک مصر حمله و نفوذ کند.

یکی از نویسندگان هم‌دوره‌ی صلاح‌الدین ایوبی، چنین روایت می‌کند که صلاح‌الدین گفته است: «بهتر آن می‌بینم که به عزای همه بچه‌هایم بنشینم تا یک سنگ از سنگ‌های این شهر را خراب کنم».

با این همه، روز دوازدهم سپتامبر سال ۱۱۹۱ میلادی (مطابق ۵۶۹ خورشیدی و ۵۸۷

قمری) صلاح‌الدین فرمان داد تا دیوار و برج‌های شهر را ویران کنند. همان نویسنده نقل می‌کند که «عسقلان را همگان از صمیم قلب دوست می‌داشتند، و سکنه‌ی آن سخت غمگین بودند و سخت شیون می‌کردند، زیرا شهرشان ویران می‌شد و خودشان مجبور به ترک زادگاه خویش بودند.»

و بعد صلاح‌الدین فرمان داد شهر را طعمه‌ی آتش کنند. روز ۲۱ سپتامبر، عسقلان دیگر جز ویرانه‌ای نبود و صلاح‌الدین از عسقلان رفت.

نشانه‌های این ویرانی تا به امروز بر ساحل دریا باقی مانده است. موج‌های مدیترانه بر تخته سنگ‌های عظیم و ستون‌های رومی‌ای می‌شکند که سپاهیان ایوبی از دیوارهای شهر بیرون کشیده بودند و با آن‌ها دهانه بندرگاه را بسته بودند.

به‌رغم تلاش‌های صلاح‌الدین، به سال ۱۱۹۲ میلادی ریحارد شیردل شهر متروک عسقلان را اشغال کرد، و در مدت کوتاهی آن را به‌دژ تبدیل کرد. برای پاک کردن گذشته‌ی اسلامی عسقلان، یک دسته از صلیبیان بعدها سپرهای خود را در سنگ‌های شهر عسقلان نشان‌دادند، از آن جمله در همان قطعه سنگ مرمری که با کتیبه‌ی زیبای خود سال برپا شدن برج را در سال ۱۱۵۰ میلادی بزرگ می‌داشت، یکی از پژوهشگران توانسته است نام بی‌حرمت‌کننده‌ی این قطعه‌ی مرمر را پیدا کند: سر هیوگ ویک اهل لینکلن شایر انگلیس که به احتمال زیاد به سال ۱۲۴۱ در عسقلان مرده است. ممالیک مصر آخرین بار به سال ۱۲۷۰ میلادی (۵۸۶ خورشیدی) عسقلان را ویران کردند. در آن تاریخ دیگر جنگ‌های صلیبی به پایان رسیده بود، و آن منطقه اهمیت سوق‌الجیشی خود را از دست داده بود.

اما عسقلان بار دیگر سر از خاک برمی‌دارد. اکنون با تریسی آلبرگ در خیابان‌های شباهنگامی عسقلان نوین می‌گذریم؛ این جا مرکز مهاجران روسی است و همه جا با تابلوها و نوشته‌های روسی رو به‌رو می‌شویم.

ناگهان متوجه می‌شویم که به یک شهر مرده نیامده‌ام. عسقلان در مقام یک دیگ هفت‌جوش و یک مرکز عظیم سوداگری هم‌چنان زنده است و تا به امروز هم‌چنان پا سفت کرده است: کنعانیان، مصریان، رومیان، پارسیان، فنیقیان، اسکندر و... تنها در تاریخ زندگی می‌کنند، اما در عسقلان زندگی هم‌چنان به حیات خود ادامه می‌دهد.